

مقاله تحقیقی جغرافیای تاریخی اندراب



پوهاند دوکتور محمد یونس طغیان ساکایی

قسمت اول

طبق تحقیقات «شورتز» باستان شناس آلمانی، ادرپسا یا دراپاسکا که اسکندر بدانجا رسیده است، با اندراب تطبیق می‌شود. (کهزاد، ۱۳۲۵: ۳۸۵) در گزارش هوآن چوانگ، اندراب به‌گونه «آن-تات-لا-پاک» (An-Tat-La-Pak) آمده که جزئی از سرزمین شرقی پادشاهی توهولو شمرده می‌شده است. هیوان تسانگ زائر چینی نام این شهر را «ان-تا-لو-پو» ذکر کرده است (مارکوارت، ۱۳۸۳: ۱۲۴). که جزئی از سلطنت یفتلی‌ها بوده است. نویسنده حدودالعالم و جغرافیا نگاران عرب آن را اندرابه نوشته‌اند. اما نویسنده تاریخ و صاف و همچنان نظام شامی در ظفرنامه آن را با لهجه معمول در هزاره گی (اندراو) ضبط کرده‌اند (نظام شامی، ۱۳۶۳: ۱۷۲).



نام برخی از کوههای اندراب با کوههایی همسان یا شبیه است که در اوستا و متون پهلوی آمده‌اند. مانند کوه ارزور (Arzur) (یشت هفدهم 20/2)، «وندیداد بند 44 بخش 3 فرگرد 19»، که با کوه و دره آرزو شباهت دارد، تَمَبَنَه (نام کوهی در اندراب) که شبیه همین نام «آش سَمَبَنَه» کوهی در اوستا

، (زامیاد یشت، بند 5) و سچی: sachi کوه و کوتلی میان اندراب و خوست) که در راماین نام زن ایندر خدای ایزدان است (راماین، ج2، ص345) و در اوستا به گونه «سیچی دَو» (زامیاد یشت، بند 5)

برخی نامجای های دیگر مانند خواجه کانشیر (کان شی= معدن آب) و همچنان موجودیت مغاره های بسیار از جمله مغاره «پیرام سامیه» در پل حصار و مغاره های جوچی (بر وزن چوکی) در غرب دهکده صیاد که مردم داستانها و افسانه هایی در این موارد بیان می کنند. در قریه باغشان دره شاشان که آثار خانه های قدیمی پدید آمده که از تهداب آنها خشت پخته و کوزه و تیکر فراوان پیدا شده است، مغاره بی هم در این قریه اخیرالذکر وجود دارد که گفته می شود یک سر ان در اندراب و سر دیگرش در ولسوالی خوست است (تغه پاینده 101 ساله باشند قریه باغشان: 1389). آثار و علایم یک معدن مس در غوری سنگ دره قاصان که مطابق اظهارات مردم محل در زمانهای دور گذشته مورد استفاده بوده، زیارت سید خاقان ولی واقع دشت مزار دره آرزو که طبق اظهار یکی از اهالی آنجا نقش پای انسان و سم اسپ در سنگی حک شده است (گلاب الدین باشند دشت مزار اندراب). سوابق اندراب را از مرز تاریخ به افسانه و اسطوره می کشاند.

در اواخر بهار سال ۳۲۹ پیش از میلاد مسیح هنگامی که برفها آب شده بود، اسکندر مقدونی با عساکر خود آماده گذشتن از هندوکش شد. آنها از کاپیسا به شمال هندوکش می رفتند. استاد کهزاد در تاریخ خویش احتمال داده است که این لشکر از راه کوتل کوشان، از غوربند به اندراب رسیده اند. این سفر شانزده روز را در برگرفته است. (کهزاد، ۱۳۲۵: ۳۸۵). اما با توجه به طول زمانی که اسکندر از این کوه گذشته، آنها احتمالاً از معبر خاواک گذشته اند. در خاطرات نهفته در ذهن مردم نیز همین طریق را تایید می کند. به یاد دارم که مردم می گفتند اسکندر از همین راه گذشته و بارهای گران خویش را در کناره های راه در زمین نهفته اند و مردم در سال های قدیم مصروف حفر هر تپه بی در کنار این جاده کاروان رو می بودند. مردم اندراب تا کنون خاطره آن مقاومتها را که در برابر اسکندر داشته اند به گونه افسانه هایی به یاد دارند. آقای کهزاد نیز از این مقاومتها به گونه اجمالی یاد کرده است (کهزاد، ۱۳۲۵: ۶۵)

آقای صدقی نیز در ذکر شهر قدیم دراپسا یا دراپسکا با تکیه بر تحقیق بایر Bayer آن را با اندراب تطبیق می کند (صدقی، ۱۳۸۵: ۷۷).

هیوان تسانگ هنگامی که می خواسته از کاپیسا به شمال هندوکش سفر کند؛ نوشته که از کوه بلندی که پرنده هم از فراز آن نمی توانسته پرواز کند، گذشته و به انتراوه (اندرا به) رسیده است. او به روز شنبه ۲۰ جولای ۶۴۴ میلادی مطابق ۲۹ (سرطان) سال ۲۳ خورشیدی به اندراب رسیده است. او در هنگام گشت و گذار در اندراب سه معبد بودایی را دیده است که دارای چهل تا پنجاه نفر راهب و عالم و خدمه بوده اند. این زایر چینی همچنان از وجود استوپه بی خبر داده است که به امر آشوکا در این منطقه بنا گردیده بود (محمدکریم، ۱۳۴۰: ۵۰) آثار این استوپه تا کنون در ساحل چپ رود اندراب در نشیب تپه هایی که به هندوکش می انجامد در مقابل قریه سنگبران وجود دارد. در نزدیک این استوپه و در مرکزی ترین نقطه اندراب، قریه نوبهار موقعیت دارد. (نوبهار= ناوایهارا) یکی از این معابد سه گانه بی خواهد بود که در خاطرات هیوان تسانگ آمده است. گمان بر این است که معبد بزرگ بودایی بر فراز تپه قرار داشته که در عهد نادرخان فرقه مشر سفر محمدخان بر فراز آن قلعه بی آباد کرد که هر چند بسر نرسید، اما ویرانه های آن به نام قلعه فرقه معروف بود. همچنان نام سنگبران در جوار نوبهار با کلمه «سنگهارمه» که جزئی از اصطلاحات دین بودایی است، این احتمال را تقویت می کند.

در نوشته منسوب به موسی خورنی تاریخ نگار ارمنی سده پنجم میلادی اندراب مربوط کوست خراسان انگاشته شده است (نظامی، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ذیل مقاله اندراب). بیش‌تر جغرافیا نگاران عرب اندراب را جزء تخارستان نوشته اند که سومین شهر مهم پس از طایقان و وروالیز بوده است. اما ابن حوقل آن را در بزرگی برابر با طایقان دانسته است (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۲۸۲). اندراب در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری قمری جزئی از بلخ محسوب می‌شده، چون ابوداودی‌های بلخ در این جا حکومت می‌کرده اند (نویسنده نامعلوم، ۱۳۴۲: ۲۸۲). به قول ابوالفدا اندراب شهری از اعمال بلخ و از اقلیم چهارم است (مفتاح، ۱۳۷۶: ۲۸۱) در برگزیده المشتک یاقوت آمده است:

«اندراب میان غزنه و بلخ است. کاروانیان از آنجا به کابل روند. نزدیک به اندراب کوه پنجهیر است که در آن معدن سیم باشد و از نواحی بلخ و در خراسان است (یاقوت حموی، ۱۳۸۳: ۲۸۱). نویسنده حدودالعالم آن را شهرکی میان کوه‌ها و دارای کشت و برز بسیار دانسته و تذکر داده است که پادشاه آن را «شهرسلیر» می‌خوانند (حدودالعالم: ۳۹۱). مراد از شهر سلیر، شهرسالار خواهد بود.



مقدسی از دره‌های پردرخت و بازارهای گرم این منطقه یاد کرده است (مقدسی، ۱۳۸۵: ۴۴۰). ابن حوقل در باره آن می‌نویسد:

«اندراب شهریست در میان کوه‌ها و نقره‌هایی که از جاربايه و پنجهیر بدست می‌آید، بدین شهر می‌آورند. در این شهر دو رود به نام‌های اندراب و کاسان جریان دارد و دارای تاک و درختان بسیار است (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۱۸۲). پنداشته می‌شود که ابن حوقل در ضبط کلمه تاک دچار اشتباه است. چون یکی و مهمترین تولیدات میوه یی اندراب ناک است. اصطخری هم همین تعریف را از اندراب دارد (اصطخری، ۱۳۶۸: ۲۱۸). یاقوت اندراب را شهری نیکو با دره‌های پردرخت و بازارهای گرم و مردمی اهل علم دانسته و گفته است که گروهی از دانشمندان منسوب به این شهر است و از ابوذر احمد بن عبدالله بن مالک که دادستان اندراب بوده نام برده است. (یاقوت، ۱۳۸۳: ۳۳۱). در اشکال العالم آمده است: اندرابه و حاریانه دو شهر است خوردتر از پنجهیر و هردو معدن نقره است. و مقام مردمان ایشان بیشتر نزدیک آن معدنهاست. (جیهانی، ۱۳۶۸: ۷۰).

فاصله اندراب تا جاربايه را سه مرحله و تا پنجهیر یک روز و تا پروان دو مرحله ذکر کرده اند. از بلخ تا اندراب نه مرحله راه و از اندراب تا سمنجان پنج روز بوده است (اصطخری، ۱۳۴۰: ۲۲۴).

در تاریخ ضرابخانه‌هایی که پس از اسلام در کرمان و ری و بلخ و هرات و کابل و سمرقند وجود داشته یکی هم ضرابخانه ای بوده که در اندراب موقعیت داشته است (حبیبی، ۱۳۶۷: ۵۰۳-۵۰۴). در باب ضرابخانه اندراب در دایرة المعارف بزرگ اسلامی آمده است: «در ضرابخانه اندراب سکه‌های مربوط به سلسله‌های متعددی ضرب می‌شده است. از جمله درهم‌های مربوط به عباسیان ۲۵۸ق/ ۸۷۲م، سامانیان، غزنویان (سبکتگین و محمود) و به ویژه سکه‌هایی از خاندان ابوداود یا

بنی بانیجور گماشتگان سامانیان: 246-310ق/877-922م. (ایرانیکا 10/11). خاندان ابوداود از 260 تا 372ق بر تخارستان فرمان می‌راندند و قلمرو آنان بلخ، خلم، ترمذ، اندراب، پنجپیر و بامیان را در بر می‌گرفته است (زامباور، 307). بدین سان، تا 365ق در اندراب درهم‌های معمولی سامانی ضرب می‌شد که اغلب نام‌های فرمان‌روایان محلی ایالت تخارستان را بر خود داشت و از سال‌های 366ق/977م تا پایان سال 389ق/999م در اندراب، ضرب سکه‌های متعدد رواج داشت. (میچینر، 30)، (نظامی، دایرة المعارف بزرگ اسلامی). موجودیت دهکده‌هایی با نام‌های «تیرگران» و «آهنگران» در مسیر دره اندراب به سوی گذرگاه خاواک این گمان تقویت می‌شود که ضرابخانه در قسمتهای بالای اندراب و در قریه‌های یادشده موقعیت داشته است.

چنگیز پیش از فتح نصرت‌کوه و بامیان، دسته‌هایی از لشکر خود را مامور فتح قلاع تخارستان ساخته بود. یکی از قلعه‌هایی که به سرکرده گی قوتوقو نویان به محاصره درآمده بود، حصار ولیان در اندراب بود که در اثر مداخله سلطان جلال‌الدین از محاصره بیرون و فتح ناشده باقی ماند (فضل‌الله، 1373: 523).

اما چنگیز در این زمان خود به اندراب رسید. مردم اندراب بنای مقاومت در برابر او گذاشتند و چنگیز یک ماه در اندراب ماند تا مقاومت مردم را درهم شکست و پس از قتل و نهب و غارت راه بامیان در پیش گرفت (علی یزدی، ۱۳۷۳: 156). در تاریخ روضةالصفاء نیز از محاصره یک ماهه قلعه اندراب و کشتار مردم آنجا سخن رفته است. (میرخواند، ۱۳۷۳: ۸۵۲). بارتولد در ترکستان‌نامه خویش تذکر داده که محاصره و فتح قلعه اندراب در یک فصل خزان انجام شده است. این حادثه باید در خزان سال ۶۰۰ خورشیدی مطابق ۱۲۲۱ میلادی اتفاق افتاده باشد.

شرف‌الدین شیرازی در حوادث سال ۷۰۵ هجری گزارش می‌کند که درگیری‌ای میان میراث‌خواران چنگیز در آن‌سوی آمویه اتفاق افتاد. یکی از این میراث‌خواران طراغای نام داشت که تموراغول و بهادرقرق در یک درگیری او را شکست دادند و طراغای از آب آمویه گذشته و حریفانش او را تعقیب کردند. آنها در اندراب به طراغای رسیدند. جنگ در گرفت و لشکر طراغای بار دیگر شکست یافت. طراغای درحالی که زخم برداشته بوده با یک تن از همراهان خود به سوی هندوستان گریخته است. (آیتی، ۱۳۴۶: ۲۸۶)

ابن بطوطه جهان‌گرد معروف در اندراب شهر کهنه‌یی را دیده بود که کاملاً ویران شده بود (ابن بطوطه، ۱۳۷۶: ۴۳۷) بقایای این شهر در دهانه دره گشن‌آباد (kushnabad) هنوز باقیست و گمان می‌رود که توسط چنگیز ویران شده است. ابن بطوطه از قریه بزرگ دیگر نیز سخن می‌گوید که در آن خانقاهی وجود داشته و نیک مردی به نام محمد مهری متولی آن بوده است (ابن بطوطه، همان: ۴۷۳). این خانقاه دقیقاً در قریه سنگبران اندراب بوده که همین حالا نیز نام خانقاه بر قسمتی از این قریه اطلاق می‌شود. جهان‌گرد عرب از اکرام فراوان مردم اندراب نسبت به خودش یاد کرده و آورده است که چون پس از غذا دست‌مان را می‌شستند، آب آن را به‌گونه تبرک می‌نوشتند. ابن بطوطه همچنان از چشمه آب گرم سراب یاد کرده است که همین حالا هم از پهنه یک کوه می‌جوشد (همان: ۴۷۳).



امیر تیمور نیز در جریان جهان‌گشایی خویش از این سرزمین گذشت. او هنگامی که از راه خویش به سوی کابل می‌رفت به اندراب رسید. اما اندرابی‌ها در برابر تیمور مقاومت نکردند. در این دوره اندراب خود مورد تاخت و تاز همسایگان خویش بوده است. آنها از دست‌اندازی و ربودن مال و احشام‌شان توسط مردم کتور به امیر شکایت کردند و امیر تیمور به عزم سرکوب کتوریان کمر بست. امیر تیمور در این سفر جنگی قلعه‌یی را در خاواک اندراب ترمیم کرد (شامی، ۱۳۶۳: ۱۷۲). و با مشقت بسیار از هندوکش گذشت و با کتوریان جنگید.

این واقعه در سال ۱۳۹۸ میلادی (۷۷۶ هجری) اتفاق افتاده است. مردم اندراب هنوز خاطرات سفر تیمور به اندراب را به یاد دارند و در محافل خصوصی‌شان با افتخار از آن قصه‌ها می‌گویند. مطابق این داستان‌های شفاهی امیر تیمور از هر منطقه خواسته بوده که باید ۳۰۰ تن از داوطلبان با لشکر تیمور به جنگ کفار کتور بروند. اما از اندراب ۶۰۰ نفر آماده این سفر جنگی شده است.

آقای دهاتی در کتاب خویش «اندراب در ادوار تاریخ» آورده است که امیر تیمور در همین سفر اداره امور اندراب را به میرزا ابراهیم تفویض کرد. (دهاتی، ۱۳۹۲: ۷۶) و همو می‌نویسد که در عصر بابر حکومت اندراب به سیف‌الدین ساجی تفویض شده بود (دهاتی، همان: ۸۱)

همایون فرزند بابر در اثر درگیری‌هایی با برادران خویش، چندبار از اندراب به قصد بدخشان گذشته و یا از آنجا برگشته است. بار نخست در ۹۵۳ قمری در باغ علیقلی اندرابی اطراق کرده و با میرزا سلیمان برادر خود در مقام تیرگران از اعمال اندراب مصاف داده و بر او پیروز شده است (مبارک، ۱۳۷۲: ۳۷۴) که دو روز پس از این مصاف از کوتل شاشان گذشته و از طریق خوست به سوی بدخشان سفر کرده است. بار دیگر در اواسط جمادی‌الآخر سال ۹۵۵ قمری که در اولنگ قاسان فرود آمده، حدود دوماه در آنجا اطراق کرده که قاضی اندراب همراه با اقوام اندرابی (توقبایی و سالقانچی و بلوچ) به خدمتش رسیده اند (همان: ۴۰۸). همایون در همین دوماه اقامت بر روی رود اندراب پل بسته است و یکی از سالاران خود را مامور مراقبت از پل گماشته که بدون اجازه او نباید کسی از پل می‌گذشته است. (بیات، ۱۳۸۲: ۱۳۲)

اولنگ قاسان مسلماً جای وسیعی بوده که گنجایش لشکر همایون را داشته است. امروزه این اولنگ محدود شده است. چون قلعه‌یی در گوشه این اولنگ ساخته شده و قریه‌ای ایجاد گردیده که حالا به نام قلعه لنگ (قلعه اولنگ) مسمی است. همایون همچنان در یکی از سفرهایش که از بدخشان به کابل می‌رفت، از این منطقه گذشت و به یاد نیای بزرگ خویش سه روز در قلعه خاواک که تیمور آن را ترمیم کرده بود اطراق کرد (مبارک، ۱۳۷۲: ۴۲۲).

همایون در برگشت از بدخشان باز هم از راه نهرین و یرم وارد اندراب شده و دو شب در چهارباغ علیقلی اندرابی اطراق کرده است. علیقلی در این زمان حاکم اندراب بوده است. او در این سفر از راه کوتل قبچاق می‌خواسته به کابل برود. اما طبق اظهارات بیات او در آن سوی کوتل دره قبچاق با اردوی کامران مواجه شده و شکست یافته است. (بیات، همان: ۱۲۷).

در این گزارش‌ها از علیقلی اندرابی و چهارباغ او ذکر رفته است. علیقلی یکی از کارداران مهم دوران بابر، همایون و اکبر بوده است. او در عهد همایون حاکم اندراب بوده و همایون او را حاکم کابل مقرر کرده است (بیات، ۱۹۴۱: ۱۶۷) اما متأسفانه در باره موضع چهارباغ علیقلی هیچ اطلاعی در دست نیست که در کجای اندراب موقعیت داشته است. تنها از گزارش بیات معلوم است که همایون در سفری از غوربند به اندراب از کوتل راه نو گذشته و مطابق گزارش او راه نو از دره خنجان می‌گذشته است که به گمان اغلب مراد از آن همین راه سالنگ است (بیات، همان: ۱۴۳). پس باغ علیقلی را باید در میان ده‌صلاخ تا خنجان جستجو کرد.

در زمان پادشاهی شاهجهان بابری نیز حوادث مهمی در اندراب اتفاق افتاده است. لشکر شاهجهان در سال (۱۰۵۵ هجری قمری) به اندراب رسیده و آن را تاراج کرد. شاهجهان خود از طریق کوتل تل وارد خوست شد. مردم خوست از او پذیرایی و اطاعت کردند و شاهجهان در یک مجلس کلان با بزرگان خوست تصمیم گرفت که در اندراب یک قلعه برای حفاظت از این منطقه بسازد. این قلعه زیر نظر راجه جگت سنگه در مرز سراب و اندراب و در مکانی که امروزه به نام پل حصار یاد می‌شود، ساخته شد. برج‌های این قلعه از سنگ و دیوار آن از چوب بود. در میان این قلعه دو چاه آب آشامیدنی حفر کردند. برج‌ها و دیوارهای قلعه طبق گزارش محمد صالح کنبوه به انواع آلات آتشباری از توپ و امثال آن مجهز بوده است. قلعه در محل اتصال دو دره (دره شو و سراب) موقعیت داشت. لذا راه این دو دره را که احتمال نفوذ دشمن از آن طرق می‌رفته، با چوب چنان مسدود کرده بودند که اشخاص به زحمت می‌توانستند از آن عبور کنند و گروهی از تفنگچی و تیرانداز به محافظت از آن راه‌ها گماشته بودند و شب و روز پهره می‌دادند. (کنبوه، ۱۹۶۷: ۳۷۷).

در همین زمان دسته‌هایی از لشکر نذر محمدخان پادشاه بلخ سر رسیدند که متشکل از اوزبیکان و هزاره‌ها بوده‌اند. راجه جگت سنگه در برابر آنها نیز سه دسته عساکر خود را مأمور مدافعه کرد بودند و تیراندازان اوزبیک و پیاده‌های هزاره که در کوه موقعیت داشتند در برابر لشکر شاهجهان به موقعیت دست نیافتند. راجه در پنجم رمضان المبارک سال (۱۰۵۵) می‌خواسته تا از طریق کوتل پارنده وارد پنجشیر شود. اما برف و سرما و برودت از یک سو و حملات دسته‌های جنگی مربوط به نذر محمدخان از سوی دیگر او را وادار کرده است که راه خود را تغییر دهد و پس از دو روز اطراق در پای قلعه‌یی، راه کوتل تل را در پیش گرفته و روز چهارم توانسته است خود را به پنجشیر و از آنجا به پشاور برساند. اما این راجه دلاور در اثر سرماخوردگی در سرمای هندوکش، جان به جان آفرین داد. شاهجهان فرزند بزرگ او «راج روپ» را به جای او کوتوال قلعه چوبین اندراب مقرر کرد. و پنجم سوار و هزار پیاده سپاهی را برای حفاظت از قلعه منظور فرمود و فرمان داد که تنخواه شان از حکومت کابل اجرا شود (کنبوه، همان: ۳۸۳).

از گزارش محمد صالح کنبوه برمی‌آید که سراب یک قریه نیست. بلکه بر همه قراء بالای اندراب، سراب گفته می‌شده. همچنان تذکرات دیگر در بابرنامه به این مسئله صراحت بیشتر می‌بخشد. بابر می‌نویسد که کوتلهای تل و بازارک به سراب می‌انجامد و توضیح می‌دهد که چون این کوتل به سوی پنجشیر در دهکده پارنده می‌انجامد، از این رو مردم سراب آن را کتل پارنده می‌گویند (بابر، ۱۳۸۶: ۴۰) در جای دیگر وقتی که از بقایای لشکر خسرو شاه صحبت می‌کند، ذکر سراب و اندراب به عنوان دو منطقه جدا از هم می‌آید. (بنگرید به بابرنامه، صفحه ۳۲). از این لحاظ در قدیم تا پل حصار

اندراب نام داشته و بالای آن که به دو دره دیگر تقسیم می‌شود، هردو دره به نام سراب یاد می‌شده است. اما در تذکره همایون و اکبر سراب یکی از دهکده های اندراب است (بیات، ۱۹۴۱: ۱۰۵)

طبق اطلاع دکتر مدبر که زاده همان منطقه است در نزدیک پلحصار تپه خاکی‌یی است که در اثر حفريات خودسرانه اشخاص تهداب یک قلعه نمودار شده است که شاید تهداب همان حصار چوبین باشد. (مصاحبه با دکتر محمدنسیم مدبر وکیل مردم اندراب در آخرین دوره شورای ملی و از باشندگان ولسوالی پلحصار)

شاهجهان در لشکرکشی دیگر در سال ۱۰۵۶ هجری به شمال هندوکش حاکمان جدید در مناطق مختلف گماشت و از جمله قاسم بیگ میر هزاره جات را حاکم اندراب مقرر کرد (همان: ۴۱۳)

در زمان زمامداری احمدخان ابدالی میخواستند خرقة مبارک پیغمبر را از بدخشان به قندهار انتقال دهند. شاه ولی‌خان بامیزی مامور انتقال خرقة بود. وقتی که خرقة را به اندراب رسانیده بودند، مردم اندراب نمی‌گذاشتند که خرقة را از اندراب بیرون ببرند. بدین لحاظ خود احمدخان به اندراب آمد و پس از مذاکره با بزرگان اندراب، چهارباغی را در کابل برای اندرابی‌ها اهدا کرد. و یک گروه سه صد نفری از چابک‌سواران اندرابی خرقة را تا کابل همراهی کردند. چهارباغی که احمدخان برای اندرابی‌ها اهدا کرده بود، به نام گذر اندرابی مسمی شد و اولین اندرابی که در این محل رحل اقامت دایمی افگند احمدبیگ قصاب بود. (دهاتی، همان: ۸۲)

در عهد غزنویان مناطق خنجان و ولیان تا پایان دره، اندراب نامیده می‌شده است. از گزارشی که در حوادث سال ۴۳۰ هجری در تاریخ بیهقی آمده است این مسئله هویداست «...امیر از این نامه اندیشمند شد، جواب فرمود که اینک ما آمدم و از راه پژغوزک می‌آییم. باید که خواجه به بغلان آید. و از آنجا به اندراب به منزل چوگانی به ما بپیوندد» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۵۲۴) و همچنان از خاطرات بابرشاه که از راه سمنگان، دره زندان، کهمرد و رویی، به سوی اندراب برگشته و در مقام دوشی در زیر یک چنار بزرگ دربار تشکیل کرده، برمی‌آید که دوشی هم جزئی از اندراب حساب می‌شده است. (بابر، ۱۳۸۶: ۲۸-۳۲). طبق تذکرات بابر در زمان او دو ولایت در شمال هندوکش وجود داشته که یکی اندراب بوده و دومی کندز. (بابر، همان: ۳۶).

طبق گزارش محمدنادرخان در نایب‌الحکومگی قطغن و بدخشان سه حاکم درجه اول وجود داشته که یکی از آنها اندراب بوده است و دو علاقه‌داری خوست و فرنگ و خنجان از مربوطات آن بوده است. نادرخان گفته است که: «موضع مذکور از برای استحکام دولتی بسیار محل خوب است. چنانکه اگر استنادجای و دارالسلطنه ثانی برای دولت افغانستان لازم باشد، از این بهتر جای دیگر نیست. به جهت کارزار آنقدر کارآمد است که اگر فوج قلیل در آنجا متمکن باشند، افواج کثیر را تاب پیشقدمی بدان طرف نخواهند گذاشت» (محمدنادرخان، ۱۳۰۲: ۴۴). و در ادامه می‌آورد که اندراب در میان قطغن و مزارشریف و پنجشیر واقع است و از هرطرف آذوقه و سامان و امداد نیز برای آن می‌تواند رسید (محمد نادرخان، همان: ۴۵). و در جای دیگر تذکر رفته که: «در کوهستانات قطغن مردم اندراب و ورسج با همت تراند و در موقع مهم و محاربات سابقه همواره مظفر و منصور و غالب بوده اند (همان: ۱۲۷).

ادامه دارد